

د: ۸۸/۵/۱۰

پ: ۸۹/۳/۹

رساله‌ای در اخلاق از عضدالدین ایجی

محسن جاهد*

مجید مایوسفی**

چکیده

عبدالرحمن بن رکن‌الدین احمد عضدالدین ابوالفضل ایجی (۷۰۰-۷۵۶ق)، فقیه و متکلم شافعی (و به قولی حنفی)، اهل قصبه ایج فارس بوده است. از او آثار فراوانی در فقه، اصول، کلام، ادبیات و تاریخ باقی مانده که پاره‌ای از آنها تا به امروز پیوسته مورد توجه پژوهشگران بوده است. از جمله آثار او به این موارد می‌توان اشاره کرد: ۱. *المواقف در علم کلام*، ۲. *العقاید العضدیه*، ۳. *الرساله العضدیه*، ۴. *شرح مختصر ابن حاجب*، ۵. *جواهر الکلام*، ۶. *الفوائد العیائیه* در معانی و بیان، ۷. *اشرف التواریخ*، ۸. *المدخل فی علم المعانی و البیان و البدیع*، ۹. رساله‌ای در اخلاق (اخلاق)

* استادیار دانشگاه زنجان

** استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

عضدی) (از جمله نک: الزرکلی، الاعلام، ۲۹۵/۳؛ کحّاله، معجم المؤلفین، ۱۱۹/۵؛ البغدادی، هدیه العارفین، ۵۲۷/۱؛ تهامی ۱۳۸۵: ۱/۵۵۶).
موضوع نوشتار حاضر تحقیق و تصحیح رساله اخلاق اوست.

اخلاق عضدی

ساختار کلی رساله

فیلسوفان مسلمان، به تبعیت از ارسطو، حکمت را به نظری و عملی تقسیم می‌کردند. حکمت عملی علم به احوال موجوداتی است که در حیطة اختیار آدمی قرار دارند و متعلق قدرت او قرار می‌گیرند که همان رفتارهای اختیاری جوانحی و جوارحی است.

در عرف نویسندگان کتب اخلاقی، حکمت عملی بر سه قسم است: یکی آنچه مربوط به شخص است به تنهایی، که آن را «تهذیب الاخلاق» نامیده‌اند؛ دوم آنچه مربوط به شخص است از نظر مشارکت در منزل، یعنی از حیث رفتار با خانواده و زن و فرزند و خویشان و اتباع و اشباع که «تدبیر منزل» نامیده شده است؛ سوم آنچه مربوط به شخص است از حیث مشارکت با اجتماع که شامل امور اجتماعی و سیاسی می‌شود که آن را «سیاست مدن» گفته‌اند.

مؤلف رساله حاضر، حکمت عملی را به صورت موجز و مجمل در چهار مقاله آورده است و به نظر می‌آید یکی از مهم‌ترین ویژگیهای این اثر همین موجز و مجمل بودن آن است. او در مقاله اول به تعریف خلق، طبق شیوه رایج در کتابهای اخلاق می‌پردازد؛ سپس در باب امکان تغییر و اصلاح خلق به سه دلیل اشاره می‌کند: یکی تجربه انسانها و دیگری شریعت (مانند آیه شریفه «لیس للانسان الا ما سعی» یا حدیث نبوی که بیان می‌دارد «انی بعثت لأتمم مکارم الأخلاق») و سوم اجماع و اتفاق عقلا. امکان تغییر خلق از این حیث مورد اشاره قرار می‌گیرد که کسانی بیان داشته‌اند خلق طبیعی است و نه اکتسابی و لذا مؤلف در اثبات تغییر و اصلاح خلق به سه دلیل اشاره می‌کند. سپس مؤلف به اولین بخش از حکمت عملی یعنی «تهذیب الاخلاق» می‌پردازد و با تحلیلی فلسفی از قوای نفس (نطق، غضب، و شهوت) به فضایل و رذایل این سه قوه که جنس الاجناس تمامی فضایل و رذایل دیگر هستند،

می‌پردازد؛ با این تفاوت که برخلاف کتابهای مرسوم در حوزه اخلاق که با لحاظ کردن عدالت، امهات فضایل و رذایل را به دوازده مورد می‌رسانند، او شمار امهات یا جنس الاجناس فضایل و رذایل را از حیث کمی نه عدد می‌داند. سپس به فضایل فرعی می‌پردازد که ذیل فضیلت‌های حکمت، شجاعت، و عفت می‌آیند.

مؤلف در مقاله دوم به دو مطلب اساسی در «تهذیب الاخلاق» می‌پردازد: یکی حفظ و نگهداری از فضایی که از راه طبع یا کسب حاصل آمده‌اند و دیگری از بین بردن رذایلی که همچون مرضی که عارض بدن می‌شود، عارض نفوس می‌شوند.

در واقع همچنان که طب ابدان در یک تقسیم‌بندی اولیه به دو قسم عمده تقسیم می‌شود — یکی حفظ صحت و دیگری برگرداندن صحت ابدان — طب نفوس نیز عیناً به همین صورت تقسیم می‌گردد. فیلسوفان اخلاق عموماً ذیل قسمت دوم، یعنی معالجه امراض نفسانی، هم به رذایل اصلی و هم به رذایل کثیرالوقوع و نحوه معالجه آنها می‌پردازند.

مقاله سوم اختصاص به بخش دوم حکمت عملی، یعنی تدبیر منزل دارد که ذیل آن به تدبیر در چهار امر می‌پردازد: مال و اموال، اهل و عیال، خدم و عبید، و نهایتاً اولاد و فرزندان.

مقاله چهارم به سیاست مدن می‌پردازد. در این مقاله مؤلف ابتدا حاجت نوع انسان را به تعاون مطرح می‌سازد؛ در خصوص سبب نیاز به تعاون و همکاری، برخی به عدالت اشاره می‌کنند و برخی به محبت، و مصنف در اینجا با بیان «خیرها ما کان عن محبة»، محبت را بر عدالت ترجیح می‌دهد.

فیلسوفان اخلاق، محبت را در انسان به دو قسم کلی تقسیم می‌کنند: طبیعی و ارادی، محبت طبیعی مانند محبت مادر به فرزند که اگر چنین محبتی نبود بقای نوع انسان منتفی می‌گشت. اما محبت ارادی بر چهار نوع است: یکی سریع العقد و الانحلال، دوم بطیء العقد و الانحلال، سوم بطیء العقد و سریع الانحلال، و چهارم سریع العقد و بطیء الانحلال.

از آنجا که مقاصد مردم در اموری که طالب آن‌اند، به سه قسم بسیط، یکی لذت و دوم نفع و سوم خیر و مرکب از این سه قابل انقسام است، هر یک از این اقسام

می‌تواند سبب محبت ارادی در انسانها شود. مؤلف به صورت مجمل در رساله خویش به این موضوع اشاره دارد.

اسباب محبت‌های مذکور گاهی مشترک است و گاهی مختلف مانند جایی که سبب محبت از یک طرف لذت باشد و از طرف دیگر منفعت، و همین اختلاف در اسباب است که سبب تداوم و استمرار محبت است.

مؤلف پس از ذکر اصلی‌ترین و اساسی‌ترین سبب و علت پیدایش اجتماعات مدنی که آن را محبت می‌داند و به دلیل رعایت ایجاز در کلام، از اقسام اجتماعات مدنی سخن به میان نیاورده و تنها به ویژگیها و وظایف مالک و مملوک و امثال پرداخته که شرح آن در رساله آمده است.

به‌طور کلی باید گفت، با اینکه رساله حاضر از حیث محتوا تفاوت چندانی با رساله‌های اخلاقی قبل از خود ندارد و به تعبیری، مشتمل بر نکات بدیع و متفاوتی نیست، جز در یک مورد که در بحث مفهوم ردائت به آن خواهیم پرداخت، با این حال، علی‌رغم موجز بودن، شامل همه مباحث مطرح در حکمت عملی است.

طرح مفهوم «ردائت»

در رساله حاضر ایچی مفهوم «ردائت» را طرح کرده که پیش از او سابقه نداشته است. طرح مفهوم «ردائت» را می‌توان تلاشی برای ترمیم قاعده حد وسط ارسطو تلقی کرد. ارسطو حد وسط را فضیلت، و افراط و تفریط را رذیلت می‌دانست. این قاعده از نظر خود ارسطو نیز قاعده‌ای کامل نبوده و برخی از افعال و عواطف، همچون «بغض»، «بی‌حیایی» و «رشک» را در بر نمی‌گیرد (ارسطو، اخلاق نیکوماخوس: ۶۶). پس از او نیز متفکرانی به خللهای آن اشاره کرده و آن را نادرست یا ناکافی برای تحلیل همه افعال آدمی دانسته‌اند. در غرب اندیشمندانی همچون جمیستوس پلتون (۱۳۵۵-۱۴۵۴م)، لورنزو والا (۱۴۰۵-۱۴۵۷م)، فرانسیسکو سنچز (۱۵۲۳-۱۶۰۰م) و جین بودن (۱۵۳۰-۱۵۹۶م) به نقد این قاعده پرداخته‌اند (بکر ۱۳۷۸: ۱۰۱-۱۰۳). بحث و بررسی درباره این قاعده، در ردّ یا دفاع از آن در دوره معاصر نیز ادامه داشته است (کراوت ۲۰۰۶: ۹۶-۱۱۵). در میان آثار متفکران مسلمانی که در حوزه اخلاق فلسفی به تألیف پرداخته‌اند، هر چند نقد

صریحی بر قاعده مذکور نیافته‌ایم، طرح مفهوم رذائت از سوی ایجی را می‌توان نقدی ضمنی بر این قاعده دانست و اینکه او با طرح این مفهوم در صدد رفع خللهای آن بوده است.

ایجی از دو حیث افعال را می‌سنجد: کمی و کیفی. چنانچه یکی از قوای سه‌گانه آدمی — ناطقه، شهویه، و غضبیه — به لحاظ کمی دچار افراط یا تفریط شود، رذیلتی پدید خواهد آمد و اگر قوای مذکور به اعتدال عمل نمایند، عملی فضیلت‌مندانه به وجود خواهد آمد. اما چنانچه فاعل اخلاقی، در انجام فعل دچار افراط و تفریط نشود، آیا در همه موارد می‌توان این گونه افعال را فضیلت تلقی کرد؟ بزرگانی چون مسکویه و خواجه طوسی بر این باورند که رعایت حد وسط و پرهیز از افراط و تفریط، شرط لازم و کافی برای این امر است (مسکویه، تهذیب‌الاخلاق: ۷۷-۸۱؛ نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری: ۱۱۷)، اما ایجی شرط دیگری را لازم می‌داند و آن اجتناب از «رذائت کیفیت» است. به عنوان مثال چنانچه قوه غضبیه در فعالش دچار افراط و تفریط نشود، از نظر مسکویه و خواجه طوسی فضیلت شجاعت حاصل آمده است، اما ایجی معتقد است چنانچه فاعل اخلاقی این عمل را برای کسب شهرت یا غنیمت انجام دهد، دچار رذیلتی شده است که ناشی از رذائت کیفیت است.

پس از ایجی، مسأله «رذائت کیفیت» توسط غیاث‌الدین منصور دشتکی در قرن دهم و مولی محمدحسن قزوینی در قرن سیزدهم بدون هیچ پیشرفتی نقل شده است (دشتکی شیرازی، اخلاق منصور: ۲۴۵؛ قزوینی، کشف‌الغطاء: ۷۸).

نسخه‌های خطی مورد استناد در تصحیح رساله اخلاق عضدی دو نسخه خطی اساس کار قرار گرفته است:

۱. نسخه دانشگاه تهران، مجموعه ۸۷۸۰ (میکروفیلم)، رساله نهم، با علامت اختصاری «ت».
۲. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه ۳۳۱۵ (میکروفیلم)، رساله چهارم، با علامت اختصاری «م».

در تصحیح رساله موارد افزوده مصححان در میان دو قلاب [] آمده است؛ ضمناً اختلاف در تذکیر و تأنیث افعال در پاورقی ضبط نشده است.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله و الصلوة على نبيه محمد^١ و آله. و بعد فهذا مختصر فى علم الأخلاق، رتبته على أربع مقالات.

المقالة الأولى فى النظرى منه^٢

الخلق ملكه يصدر عنها الأفعال النفسانية بسهولة من غير رويّه. و يمكن تغييرها للتجربة و لورود الشرع به و اتفاق العقلاء. و يختلف الاستعدادات فيه^٣ بحسب الأمزجة.

و قوى النفس ثلاث: النطق فاعتدالها الحكمة و إفراطها الجربزة و تفريطها الغباوة. و الغضب فاعتدالها الشجاعة و إفراطها التهور و تفريطها الجبن. و الشهوة فاعتدالها العفة و إفراطها الفجور و تفريطها الخمود. و الفضائل هى الأوساط فهى ثلاثة و الأطراف رذائل^٤ فهى ستة. هذه بحسب الكمية و منها رداءة الكيفية. أمّا الحكمة فكمّن يتعلّمها لمجاراة العلماء و مماراة السفهاء. و أمّا فى الشجاعة فكمّن يمارسها للصيت و الغنيمة. و أمّا فى الغفة فكمّن ترك اللذة و يقصد اعتياضاً^٥ أكثر منها فى الآخرة أو الجاه فى الدنيا. و إنّما هى فضائل إذا لم يشبها عوض^٦ و صدرت بلا روية، لأنها خير و كمال.

ثم لكل فضيلة شعب. فللحكمة سبع^٧: صفاء الذهن، استعداد النفس لاستخراج المطلوب بلا تشويش. جودة الفهم، صحة^٨ الانتقال من^٩ الملزومات إلى اللوازم. الذكاء سرعة اقتراح النتائج. حسن التصور، البحث

١. م : - محمد.

٢. م : - منه.

٣. ت : - فيه.

٤. م : كان بدل [الأطراف رذائل] ، [الرذائل و هى الأطراف].

٥. اعتراض اعتياضاً منه: عوض أن را گرفت.

٦. م : عرض.

٧. ت : سبعة.

٨. م : سرعة.

٩. م : عن.

عن الأشياء بقدر ما هي عليه. سهولة التعلم، قوة النفس على درك المطلوب بلا زيادة سعى. الحفظ، ضبط الصور المدركة. الذكر، استحضار المحفوظات. وللشجاعة إحدى عشرة^١: كبر النفس، استحضار اليسار و الفقر و الكبار^٢ و الصغار. عظم الهمة، عدم المبالاة بسعادة الدنيا و شقاوتها. الصبر، قوة مقاومة الآلام و الأهوال. النجدة، عدم الجزع عند المخاوف. الحلم، الطمأنينة عند سؤرة الغضب. السكون، التأني في الخصومات و الحروب. التواضع، استعظام ذوى الفضائل و من دونه في المال و الجاه. الشهامة، الحرص على ما يوجب الذكر الجميل من العظام^٣. الاحتمال^٤، إتعاب البدن^٥ في الحسنات. الحمية، المحافظة على الحرم و الدين من التهمة. الرقة، التأذى عن أذى يلحق الغير. و للعفة إحدى عشرة: الحياء، انحصار النفس خوف ارتكاب القبائح. الصبر، حبس النفس عن متابعة الهوى. الدعة، السكون عند هيجان الشهوة. النزاهة، الكتساب المال من غير مهانة و ظلم، و انفاقه في المصارف الحميدة. القناعة، الاقتصار على الكفاف^٦. الوقار، التأني في التوجه^٧ نحو المطالب. الرفق، حسن الانقياد لما يؤدى إلى الجميل. حسن الهدى^٨، محبة ما يكمل النفس. الورع، ملازمة الأعمال الجميلة. الانتظام، تقدير الأمور و ترتيبها بحسب المصالح. السخاء^٩ إعطاء ما ينبغي لمن ينبغي. و هذه تحته^{١٠} ستة أنواع: الكرم، الإعطاء^{١١}

١. م: إحدى عشر.

٢. ت: الكبير.

٣. م: العظام.

٤. ت: التحمل.

٥. م: النفس.

٦. م: + لا.

٧. ت: الكافي.

٨. ت: توجه.

٩. ت: [١] لسمت. السمت: عقيدة، آيين، روش.

١٠. ت: السخاوة.

١١. ت: كان بدل [هذه تحته]، [هذا تحت].

بالسهولة و طيب النفس. الإيثار أن يكون مع الكفّ عن حاجاته. النبيل أن يكون مع السرور. المواساة أن يكون مع مشاركة الأصدقاء. السماح، بذل ما لا يجب تفضلاً. المسامحة، ترك بعض ما يجب تركه^٢ تنزهاً.

و العدالة اسم ما يجمع سائر^٣ الفضائل و لها شعب. الصداقة محبة صادقة^٤ لا يشوبها غرض بحيث يريد لنفسه^٥ و يؤثره على نفسه في الخيرات. الألفة اتفاق الآراء في المعاونة على تدبير المعاش. الوفاء ملازمة طريق المواساة و محافظة عهود الخلفاء. التودّد طلب مودّة الأكفّاء بما يوجب ذلك. المكافاة مقابلة الإحسان بمثله أو زيادة. حسن الشركة رعاية العدل في المعاملات. حسن القضاء ترك الندم و المنّ في المجازاة. صلة الرحم مشاركة ذوى القربى^٦ في الخيرات. الشفقة صرف الهمة إلى إزالة المكروه عن^٧ الناس. الإصلاح التوسط بين الناس في الخصومات^٨ بما يدفعها. التوكل ترك السعي فيما لا يسعه قدرة البشر. التسليم^٩ الانقياد لأمر الله تعالى^{١٠} و ترك الاعتراض فيما لا يلائم. العبادة تعظيم الله و أوليائه^{١١} و امتثال أوامره^{١٢}. الرضاء طيب النفس فيما يصيبه و يفوته مع عدم النفيير.^{١٣}

١. م: العطاء.

٢. ت: كان بدل [بعض ما يجب تركه]، [ما لا يجب].

٣. م: - سائر.

٤. م: + بحيث.

٥. م: - بحيث يريد ... لنفسه.

٦. م: القرابة.

٧. م: من.

٨. م: الخصومة.

٩. ت: - التسليم.

١٠. ت: - تعالى.

١١. ت: أهله.

١٢. م: - العبادة أوامره.

١٣. ت: التنغير؛ م: + العبادة تعظيم الله أوليائه و امتثال أوامره.

المقالة الثانية في حفظ الأخلاق و اكتسابها

من حصل له فضيلة بكسب أو طبع فليحفظها بملازمة أهلها و عدم صحبة الأشرار. و إيّاه و الاسترسال في الملاهي و المزاح و المرء و ليروض^١ نفسه بوظايف علمية و فكرية. فليذكر جلالته و دوامه و صفاءه^٢ و حقارة الدنيا و زوالها و تكدرها^٣. و يختار من أصدقاء الصدق من ينبهه^٤ على عيبه و يتفحص قول أعداءه فيه و يعلم منه عيوبه فيتركها و ينظر في معائب^٥ الناس فيجتنبها. و إن رأى فتوراً، طوعها بالرياضات الصعبة.

و من حصل له مرض فليعالجه بارتكاب الفضيلة^٦ المقابلة للمرض^٧ ثم التعنيف ثم الرذيلة المقابلة فليحفظ^٨ حتى لا يتجاوز^٩ إلى الطرف الآخر ثم الرياضات الشاقة.

و لنذكر أمراضاً جزئية يكثر وقوعها مع علاجها. الحيرة سببها تعارض الأدلة و علاجها ممارسة القوانين العقلية. الجهل البسيط أصحابه كالأنعام لفقدهم^{١٠} ما به يمتاز الإنسان عنها، بل هم أضل لتوجهها نحو كمالاتها و يعالج بملازمة العلماء ليظهر له نقصانه عند محاوراتهم. الجهل المركب، إن قبل العلاج بملازمة

١. ت: ليرض.

٢. ت: صفاه.

٣. ت: نكدها/ م: + نكبتها/ النكد: آنچه برای دارنده اش بدی به دنبال داشته باشد، بدبختی. النكد: کمی بخشش.

٤. م: ينهيه.

٥. ت: - معايب.

٦. ت: الفضائل.

٧. ت: - للمرض.

٨. م: فليتحفظ.

٩. م: لا يتجاوز.

١٠. م: لفقده.

الرياضيات^١ ليطعم لذة اليقين ثم التنبيه^٢ على مقدمة مقدمة^٣ بالتدرج . الغضب
علاجه^٤ بنفى أسبابه و هى العجب و التكبر و هما قبيحان^٥ ممن جرى مجرى
البول مرتين و هو ميّت غداً و محتاج^٦ إلى أبناء جنسه، و الافتخار و هو^٧ أبعد
أبعد منهما، لأنه بفضيلة الغير و يعرف قلة اعتباره^٨ بالسفر إلى حيث لا يعرف.
المراء و اللجاج و هما قاطعان للنظام.^٩ و المزاح و المزاح و الاستهزاء و هما مع
قلة^{١٠} الفائدة مسلبة للبهاء ، مجلبة للأعداء قاطع للنظام. و من عجز عن الاقتصاد
فى المزاح فليتركه. و الغدر و الضيم^{١١} و هما لمتاع الدنيا^{١٢} و هو^{١٣} قليل و
ليعرضه^{١٤} من غيره^{١٥} معه يعرف قبحه. و طلب ما يناقش^{١٦} فيه من الجواهر و
هى^{١٧} مع حقارتها تكثر العدو^{١٨} و لاتغنى عند الحاجة شيئاً و إن بقيت لك لم
تبق^{١٩} لها. و أمّا الغضب بعد الاهتياج فصعب لستره العقل بدخانه^{٢٠} المظلم^{٢١} فكل^{٢٢}

١. م: الرياضات.

٢. م: يتنبيه.

٣. م: - مقدمة.

٤. ت: - علاجه.

٥. ت: بديع.

٦. م: يحتاج.

٧. ت: - و هو.

٨. ت: غناه.

٩. م: النظام.

١٠. م: كان بدل [مع قلة] ، [قليلة].

١١. م: كان بدل [الغدر و الضيم] ، [الضيم و الغدر] ، الضيم : ستم.

١٢. م: كان بدل [لمتاع الدنيا] ، [أنواع].

١٣. م: + من.

١٤. م: ليعرضه.

١٥. م: عنده.

١٦. م: يتناقش.

١٧. م: - هى.

١٨. م: - العدو.

١٩. ت: لم يبق.

فكل^٣ ما قرب منه يكون كالوقود له. و ربما نفع^٤ تغيير^٥ الهيئه و شرب الماء البارد و النوم.^٦ و^٧ قد يكون من الشهوة إذا مُنعت^٨ و ربما ردأت^٩ كقيته^{١٠} حتى يشتم البهائم و الجمادات.^{١١} و مشاهدة هذه الأفعال و استهجانها^{١٢} من غيره تنبه^{١٣} على قبورها. و^{١٤} الجبن يتبعه الذل و الاختلال و انتهاك الحرمة،^{١٥} و علاجه الخوض في المخاوف و الإقدام على المعاطب^{١٦} و ذكر وجوب الموت.^{١٧} و الخوف بترك سببه إن أمكن و إلا فالتوطين.^{١٨} و الحرص علاجه^{١٩} بالتفكر في مشاركة الحيوانات و قلة لذتها^{٢٠} و قصر مدتها^{٢١} و خسارة المطلب^{٢٢} و



١. م: بتدخين.
٢. م: اللهب.
٣. م: و كل.
٤. م: يقع.
٥. م: تغيير.
٦. م: + قد يكون نافعاً.
٧. م: إذ.
٨. م: امتنعت.
٩. م: ردئت له.
١٠. م: كقيته.
١١. م: الحجارات.
١٢. م: + واضح.
١٣. م: كان بدل [غيره تنبهه]، [غير بيئته].
١٤. م: - و.
١٥. م: الحرم .
١٦. المَعَطَّب ج. معاطب : جأى هلاكت.
١٧. م: المدء.
١٨. وهو حمل النفس على التحمل والصبر [فى هامش الف].
١٩. ت: - علاجه.
٢٠. م: لذاتها.
٢١. م: مدآتها.
٢٢. م: المطلب.

استخراج حکم^۱ القوة الشهوية و^۲ إجمالة الرأي^۳ عند تسويلات^۴ النفس نافعة^۵ و نافعة^۵ و الاشتغال بالعلمیات و غيرها مما یلهی^۶ عنها و الاجتناب عما^۷ یغری^۸ بها. البطالة مقتضاها هلاک^۹ النفس و البدن و هی التشابه^{۱۰} بالجماد^{۱۱} و إبطال الحكمة، فلیجالس أرباب الجدّ و یتأمل^{۱۲} آثارهم^{۱۳} و یسمع حکایاتهم و مذمة أهل الكسل و سوء عاقبتهم و ما تجرّه البطالة من الإشغال بما لا یعنی. الحزن منشأه توقع حصول جميع المطالب و بقائها و هو جهل، فلیتوجّه إلى الباقيات الصالحات. الحسد منشأه الحرص و الجهل بأن استیعاب^{۱۴} جميع الخیرات ممتنع و أثره الحزن الدائم و شرّه ما كان^{۱۵} بین العلماء، إذ حظّ واحد لا یتوقّف علی حرمان الآخر. و^{۱۶} الغبطة طلب حصول الخیر له مع عدم الزوال عن الغير و هی فی الأخروية محمودة و فی الدنیویة حرص. الطمع^{۱۷} ذلّ ینشأ من الحرص و البطالة و الجهل بحکمة الله تعالی فی الحاجة إلى التعاون. الحقد

۱. م: الحكم.

۲. م: - و.

۳. أجالوا الرأي فيما بينهم: به مشورت و رای زدن با یکدیگر نشستند.

۴. سولت تسویلا له نفسه الأمر: نفس او آن کار را برای او آراست و آسان ساخت.

۵. ت: - نافعة.

۶. ألهی إلهاء عن كذا: او را از آن مشغول و منصرف کرد.

۷. م: مما.

۸. م: یغری / أغری إغراء بالشئ: او را به آن چیز آزمند گردانید و به آن واداشت.

۹. م: إهلاك.

۱۰. م: تشبه.

۱۱. م: بالجمادات.

۱۲. م: فلیتأمل.

۱۳. م: آثاره.

۱۴. م: استعاب.

۱۵. ت: - كان.

۱۶. م: - و.

۱۷. م: - حرص. الطمع.

يزول بتصور الأخوة الحقيقية^١. و^٢ الكذب و هو شر من عدم النطق لإفادته اعتقاداً غير حق. و ربما جلب مضاراً^٣، فليذكّر^٤ تبعاته من المذمة و عدم الاعتماد و الاستخفاف^٥. و منه و من العجب ينشأ الصلف^٦ و منه النفاق.

المقالة الثالثة فى سياسة المدن

و النظر فى أربعة أمور. الأول المال و النظر فيه فى الدخل و الحفظ^٧ و الخرج. الخرج. أمّا الدخل فما يتعلّق بالتدبير و التجارة. و الصناعة أدوم و أقل أفة، و يجب فيه مراعاة العدل و المروءة^٩. و أمّا الحفظ^{١٠} فيكون الخرج أقل من الدخل بلا تقتير^{١١} و^{١٢} بالاستثمار. و المتمول يقسم أمواله بين نقد و متاع و عقار للاحتياط. و أمّا الخرج فما كان^{١٣} فى سبيل الله تعالى^{١٤} فليجتنب فيه الكراهة و المن و الأذى و الرياء. و ليخصّ من يكتفم فقره. و ما كان فى مروءة^{١٥} فالتعجيل و السّتر^{١٦} و التحقير و المواصلة و اختيار الوضع^١. و ما كان للضرورة من دفع

١. م: نعم الآخرة.

٢. م: - و.

٣. ت: مضار.

٤. ت: فليذكر.

٥. الاستحقاق.

٦. الصلف: لاف زنى، خودستايى.

٧. م: كان بدل [أربعة أمور]، [أمور أربعة].

٨. ت: - فيه.

٩. م: المروءة.

١٠. م: - و الحفظ.

١١. التقتير: معيشت اندك يا آنچه كه كفاف حاجت نكند.

١٢. م: - و.

١٣. ت: - فما كان.

١٤. ت: - تعالى.

١٥. م: مروءة.

١٦. ت: السّر.

سفيه^۲ أو جلب نفع فالإقتصار على الضرورة. و أمّا ما كان للحاجة فالإقتصاد و الميل إلى السرف.

الثانى الزوجان ليطلب بالتأهل النسل و نظام المنزل لا مجرد^۳ الشهوة، و العقل و العفة و الحياء^۴ لا بدّ منها، و إن^۵ زاد النسب و المال و الجمال^۶ فأولى. و أمّا الجمال المفرط فكلّما^۷ لكثرة طلابهنّ و ضعف عقولهن. و كذا مجرد المال. ثم^۸ يجب إيقاع الهيبة فى نفسها بإظهار الفضائل و ستر^۹ العيوب و قلة الانبساط و تربيتها بما يناسب و مشاورتها فى الجزئيات و تحكيمها فى المنزل و إكرام أقاربها و دفع العسرة^{۱۰} عنهم^{۱۱} و شغل خاطرها بأمر المنزل، و ليجتنّب فرط محبتها و إن ابتلى به^{۱۲} فليستره و لا يطلعها على أسراره و لا يشاورها فى الكليات و يستر عنها مقدار ماله و يجنبها^{۱۳} الملاهى و مجالسة العجائز^{۱۴}. و على النساء العفة و اظهار الكفاية و الخشية و حسن التبعل^{۱۵} و قلة العتاب. و من أحسّ منها بفساد فليتركها^۱ البتة.

۱. ت: المصنع. خواجه طوسی در این باره چنین آورده است: «و ینجم وضع معروف در موضع خویش، و إلاّ مانند زراعت در زمین شوره ضایع افتد» (اخلاق ناصری، ص ۲۱۵).

۲. م: مسغبه.

۳. ت: مجردة.

۴. م: كان بدل [العفة والحياء]، [الحياء و العفة].

۵. ت: فإن.

۶. م: كان بدل [الجمال والجمال]، [الجمال و المال].

۷. م: فنكل.

۸. م: و.

۹. م: إخفاء.

۱۰. ت: الغيرة.

۱۱. ت: عنها.

۱۲. م: بها.

۱۳. م: يجتنبها.

۱۴. فى هامش م: المتهمه بالفساد.

۱۵. م: السلوك.

الثالث الخدم و هم كالأعضاء للمنزل^٢ ، فليُنظر في حال الكل و إصلاحها، ثم في حال كل واحد و يهَيئ^٣ معاشهم و يتعرّف أحوالهم و لا يخليهم من لطف بلا ضعف و عنف بلا ظلم، و لا يباليغ في العقاب و يعيّن لكلّ شغلاً و لا يكلفهم أفضل^٤ مشقة، و العبد أولى.

الرابع الولد ليحسن تسميته ثم ترضعه^٥ معتدلة المزاج، حسنة الأخلاق و يحفظ أخلاقه و يداوى بما مرّ و ليكن مخالطوه^٦ من أهل الخير و ليشغله^٧ بصناعة يستعدّ لها و ليأمر^٨ بتكميلها و الاكتساب بها. وأمّا الولد فيعلم أن والديه موجداه و ربّاه القريبان، بل احتياجهما يوجب زيادة العناية بهما^٩، فليبدل^{١٠} في الرضاء و الطاعة و الإحسان غاية الإمكان. و^{١١} المعلم ربّه المكمل له الذي أفاض عليه الصورة الإنسانية و الحياة الأبدية.

المقالة الرابعة في تدبير المدن

الحجة إلى التعاون أوجبت التمدن، و خيرها ما كان عن محبة و هي إمّا للخير أو للنفع أو اللذة^{١٢} أو مركب منها^١، و قد يتساوى الطرفان و قد يختلفان و دوامها بحسب ذلك. و أركانها مالک و مملوك و أمثال.

شؤون شكاة علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

١. ت: فليترك.
٢. ت: المنزل.
٣. م: - و يهَيئ.
٤. م: فضل.
٥. م: مرضعته.
٦. ت: مخالطة.
٧. ت: ليشغل.
٨. ت: ليؤمر.
٩. م: لهما.
١٠. م: فيبدل.
١١. م: + كان.
١٢. ت: للذة.

أما المالك فينبغي أن يكون أصيلاً، عالي الهمة، ميّتن الرأى، ثابت العزم، صبوراً، موسراً، ذا عون^٣ و لا يظفر^٤ إلّا طالب دين أو ثار^٥. و عليه ثلاثة أمور: الأول تعديل أرباب^٦ السيف و القلم^٧ و المعاملة و المزارعة، فلا يمكّن أحدهم من الغلبة على الباقي^٨. الثاني تعظيم الأخيار و تقريبتهم^٩ و منع الأشرار و تأديبهم بالزجر، ثم الحبس منها ثم قطع^{١٠} آلة الشر، و أمّا القتل فلا، إلّا ما أمر به الشارع^{١١}. الثالث التسوية بينهم في الرزق و الكرامة^{١٢} و يتيسّر ذلك بالتزام الشرع و سهولة الحجاب و حفظ الثغور و أمن الطرق^{١٣} و مداومة الفكر و ترك اللذات و مشاوراة أولى^{١٤} العقل و النهي.

أما المملوك، فعليه غاية التعظيم و الامتثال و الملازمة بلا إملا^{١٥} و يمدح مالكة في أفعاله، و إن كان غير مصلحة، ينبّهه على ذلك ذو المنزلة في الخلوة، و لزم الرفق في تغيير رأيه و كتمان سرّه ليصير معتمد الأسرار و اجتناب أرباب

١. م: منهما.

٢. م: تساوى.

٣. ت: أعوان.

٤. م: لا يظفر.

٥. م: كان بدل [أو ثار]، [أو وقار].

٦. م: + العلم و.

٧. م: و القلم.

٨. م: الآخر.

٩. م: تقويتهم.

١٠. م: بقطع.

١١. م: الشرع.

١٢. ت: الكرامات.

١٣. م: الطريق.

١٤. م: أهل.

١٥. ت: إملاك. خواجه طوسی در این باره آورده است: «و اما کسی که به خدمت ایشان [ملوک و رؤسا] مشغول باشد... از مداومت حضور که مؤدی بود به ملالت هم احتراز نماید» (اخلاق، ناصری، ص

التهمة و الشناعة^١ و الإيثار له بكل حظ^٢ و الموافقة في كل شيء و ترك الحرص
الحرص و لينتفع^٣ به لا منه، و ليظهر أن ماله و دمه مبدول^٤ له و ليجعلهما في
زينته^٥ و لا يشاركه فيما يختص^٦ به و بأمثاله، و ليحترز منه عند غضبه و
لا يشتكى^٧ منه و لا في ضميره^٨ و ليتحجب^٩ إليه بتواصل الخدمة، و إن جعله
أخاً، جعله رباً. و ليتوق^{١٠} عن خصومه^{١١} بالاستقامة و لا يضطرب بما يقال فيه و
لا يداخل^{١٢} فيما ستره^{١٣} عنه و لا يساور^{١٤} أحداً إذ يحضره^{١٥} و لا يطلب التقدم
على الأقدمين.

و أمّا الأمثال فتلاثة: الأصدقاء^{١٦} يحسن إليهم و يداريهم و يهش^{١٧} معهم^{١٨} و
يتعهد متعلقهم و يعاونهم و يكافئهم^{١٩} بالخير و يتجاوز عن ذنوبهم و يقل^{٢٠} عتابهم
إلّا إذا تيقن الاستصلاح و يكتم السر و المال منهم. هذا كله في الصديق الغير

١. ت: كان بدل [ويمدح مالكة.... أرباب التهمة و الشناعة]، [والتزيين و المدح له إلّا ذا المنزلة في الخلوة و
الرفق في تغيير رأيه و الكتمان لأسراره و اجتناب أرباب التهمة و الشفاعة فيهم].

٢. م: خط.

٣. م: ليشفع.

٤. ت: مبدولة.

٥. م: - و ليجعلهما في زينته.

٦. م: - به و.

٧. م: لا يشتكى.

٨. م: - و لا في ضميره.

٩. ت: وليمل.

١٠. ت: خصومة.

١١. ت: بداخل.

١٢. ت: يسر.

١٣. ساورَ سواراً و مساوره هـ: بر همدیگر برجستند و حمله آوردند.

١٤. ت: كان بدل [لايساور أحداً إذ يحضره]، [لا يسار بحضرتة].

١٥. م: + و.

١٦. م: كان بدل [يهش معهم]، [يهاديهم و يبلس معهم].

١٧. م: يكافئهم.

الحقیقی، و أمّا الحقیقی فیسقط معه^۱ التکلیف^۲ فإنه نفسه. و الأعداء یعفو عنهم و یدار بهم و یشکوههم إلى الروساء لیعرفوا عداوتهم و لا یقبلوا^۳ قولهم، و یتجسس^۴ عزائمهم معایبهم و یخفیها و یلازم الصدق و العدل^۵ و یخالط خلطائهم و لا یسبق^۶ علیهم فی الفضلیة^۷، و أمّا الطعن و الشتم و الشتم و الشماتة فحاشا. و إذا اعتمدوا^۸ علیه فلا یخونهم^۹ و یدفع ضررهم بالاستصلاح ثم الاحتساب ثم القهر بلا ظلم و لا^{۱۰} رذیلة. و المعارف فیجب حسن^{۱۱} الرفد و حسن المحضر^{۱۲} مع الكل و التکبر مع المتکبر و إکرام الصلحاء^{۱۳} و أهل الصلاح و الاستفادة من الفضلاء و مساعدتهم بالمال و الخدمة لهم و

۱. م: منه.

۲. م: التکالیف.

۳. ت: لا یقبلون.

۴. م: یحبس.

۵. م: + لا.

۶. ت: کالسبق.

۷. م: فضیلة. خواجه طوسی در این باره چنین آورده است: «و باید که از احوال دشمنان متفحص بود... و نکایت اعدا در مسامع رؤسا و دیگر مردمان مقرر باید کرد تا سخن مزخرف ایشان قبول نکنند و مکایدی که سگالاند رواج نیابد و در اقوال و افعال متهم گردند و باید که معایب دشمنان نیک معلوم کند... و در اخفای آن شرایط احتیاط نگاه دارد، چه نشر معایب دشمن مقتضی فرسودگی او بود بران، و عدم تأثر از آن و لیکن چون به وقت خویش آن را ظاهر گرداند کسر و قهر او حاصل آید... و بهترین تدبیری در این باب آن بود که که خویشان را بر اذداد و منازعان تقدیمی حقیقی حاصل کند و در فضایی که اشتراک میان هر دو جانب صورت بندد سبقت گیرد، تا هم کمال ذات او و هم وهن خصوم تقدیم یافته باشد و دوستی با دشمنان فرا نمودن و با دوستان ایشان موافقت و مخالفت کردن از شرایط حزم و کیاست بود...» (اخلاق ناصری، ص ۳۳۶-۳۳۷).

۸. ت: اعتمد.

۹. ت: فلا یخونه.

۱۰. م: - لا.

۱۱. م: - حسن.

۱۲. م: المنظر.

۱۳. ت: الفصحاء.

تهذيب أخلاق المتعلمين و الشفقة^١ عليهم و إعطاء السائلين^٢ إلّا إذا ألحوا^٣ أو أطمعوا^٤ غير محتاجين^٥ و رحم الضعفاء و الإحسان إليهم و قضاء الحوائج للناس^٦ ما أمكن و لزوم العادات من التعازي^٧ و التهاني و العيادات و إظهار الفرح لفرحهم^٨ و الغم لغمهم بحيث لا يفضى^٩ إلى حدّ^{١٠} النفاق. و الله سبحانه و

تعالى^{١١} أعلم بالصواب^{١٢}.

منابع

ارسطو، اخلاق نيكوماخوس، ترجمة محمدحسن لطفى، تهران، ١٣٨٥.
البغدادي، اسماعيل باشا، هدية العارفين، بيروت، ١٩٥١م.
بكر، لارنس سى (ويراستار)، ١٣٧٨، تاريخ فلسفة اخلاق غرب، ترجمة گروهى از مترجمان، قم.
تهامى، غلامرضا، ١٣٨٥، فرهنگ اعلام تاريخ اسلام، تهران.

١. ت: - الشفقة.

٢. ت: السائل.

٣. ت: لجّ.

٤. ت: طمع.

٥. ت: غير محتاج.

٦. م: كان بدل [الحوائج للناس]، [حوائج الناس].

٧. ت: التعازي / تعازى، تعازياً القوم: آن قوم همديگر را به صبر امر فرمودند.

٨. م: لسرورهم.

٩. ت: لا يخرج.

١٠. م: - حدّ.

١١. ت: - سبحانه و تعالى.

١٢. ت: - بالصواب؛ م: + تمت الرسالة المنسوبة إلى خاتم المتبحرين مولانا عضد الملة و الدين أعلى الله مقامه و رفع درجته فى العليين. / ت: + قد [اتفق] الفراغ من تحرير هذه الرسالة فى أواسط شهر رمضان سنة ١١٨٥ على يد المذنب العاصى المحتاج الى عفو ربه الغنى، ابن محمد زكى عطا الله الإصفهاني، عفى عنهما.

رساله‌ای در اخلاق از عضدالدین ایجی / ۱۰۷

جرّ، خلیل، ۱۳۶۳، فرهنگ عربی - فارسی لاروس، ترجمه سیدحمید طیبیان، تهران.

دشتکی شیرازی، غیاث‌الدین منصور، اخلاق منصور، به کوشش علی محمد پشت‌دار، تهران، ۱۳۸۶.

الزرکلی، خیرالدین، الأعلام، قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، بیروت، ۱۹۹۰ م.
مسکویه رازی، ابوعلی، تهذیب الأخلاق، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، ۱۳۸۱.

نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، ۱۳۸۵.

القزوینی، محمدحسن، كشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهتداء، به کوشش محسن احمدی، قزوین، ۱۳۸۰.

کحّاله، عمرضا، معجم المؤلفین، بیروت، ۱۹۵۷ م.

Kraut, R. (ed.), ۲۰۰۶, *The Blackwell Guide to Aristotle's Nicomachean Ethics*, London.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی